



The Right to a Fair Trial at the Intersection of Constitutional and Criminal Law in Iran and Türkiye

Abdul-Saeed Shojaei ¹, Ayatollah Jalili ²

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law and Social Sciences, Payam Noor University, Iran, Tehran, (Corresponding Author), Email: Dr.saeedshojaei62@pnu.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Iran, Qom, Email: a.jalili@qom.ac.ir

Abstract

The right to a fair trial, as one of the fundamental cores of public law at the intersection of two key areas of constitutional law and criminal law, has been the subject of extensive structural and institutional analyses. A comparative study of this institution in the legal systems of Iran and Türkiye provides an opportunity to explore the theoretical, normative, and practical capacities in guaranteeing this fundamental right. The focus of this paper is on identifying the support mechanisms and points of difference or commonality in the application of fair trial in the two aforementioned systems with the aim of extracting adoptable models and designing a local model within the framework of Iranian domestic law. This research is written in an analytical-comparative manner, using library resources, legal documents and judicial procedures, and is organized within the framework of the theories of judicial justice, the rule of law and the system of procedural guarantees. The research findings show that despite the stipulation of the principles of fair trial in the constitutional and ordinary laws, both countries face institutional and interpretative gaps in the practical realization of this right. The Iranian legal system lacks an effective interpretative intermediary institution between the levels of legislation and implementation, while Türkiye, despite having a Constitutional Court and membership in the European human rights system, suffers from the problem of institutional independence and incomplete implementation of the Court's decisions.

Keywords: fair trial, institutional support mechanisms, comparative constitutional law, procedural justice.

Received: 03/07/2025; Revised: 18/08/2025; Accepted: 09/09/2025

How To Cite: Shojaei, Abdul-Saeed & Jalili, Ayatollah (2026). The Right to a Fair Trial at the Intersection of Constitutional and Criminal Law in Iran and Türkiye, *Criminal Law Doctrines of Islamic Countries*, 3 (1), 72-99. <http://www.doi.org/10.22091/delic.2025.13276.1093>.

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research





حق دادرسی منصفانه در تقاطع حقوق اساسی و حقوق کیفری ایران و ترکیه

عبدالسعيد شجاعی^۱، آیت الله جلیلی^۲

۱. استادیار گروه حقوق دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، ایران، تهران (نویسنده مسئول)، رایانامه: Dr.saeedshojaei62@pnu.ac.ir

۲. استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه قم، ایران، قم، رایانامه: a.jalili@qom.ac.ir

چکیده

حق بر دادرسی منصفانه به عنوان یکی از هسته‌های بنیادین حقوق عمومی در تقاطع دو حوزه کلیدی حقوق اساسی و حقوق کیفری موضوع تحلیل‌های ساختاری و نهادی گسترده‌ای قرار گرفته است. مطالعه تطبیقی این نهاد در نظام‌های حقوقی ایران و ترکیه امکانی برای واکاوی ظرفیت‌های نظری و هنجاری و عملی در تضمین این حق بنیادین فراهم می‌آورد. تمرکز این جستار بر شناسایی سازوکارهای حمایتی و نقاط افتراق یا اشتراک در کاربست دادرسی منصفانه در دو نظام مذکور با هدف استخراج الگوهای قابل اقتباس و طراحی مدل بومی در چارچوب حقوق داخلی ایران است. این پژوهش به روش تحلیلی تطبیقی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اسناد حقوقی و رویه‌های قضایی نگاشته شده و در چهارچوب نظریه‌های عدالت قضایی، حاکمیت قانون و نظام تضمین‌های رویه‌ای سامان یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم تصریح اصول دادرسی منصفانه در قوانین اساسی و عادی هر دو کشور با خلأهای نهادی و تفسیری در تحقق عملی این حق مواجه‌اند. نظام حقوقی ایران فاقد نهاد واسطه تفسیری مؤثر میان سطوح تقنین و اجراست، درحالی‌که ترکیه با وجود دادگاه قانون اساسی و عضویت در نظام اروپایی حقوق بشر از مشکل استقلال نهادی و اجرای ناقص آرای دیوان رنج می‌برد.

کلیدواژه‌ها: دادرسی منصفانه، سازوکارهای نهادی حمایتی، حقوق اساسی تطبیقی، عدالت رویه‌ای.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۲؛ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۵/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸

استناد: شجاعی، عبدالسعيد و جلیلی، آیت الله (۱۴۰۵). حق دادرسی منصفانه در تقاطع حقوق اساسی و حقوق کیفری ایران و ترکیه، *آموزه‌های حقوق کیفری کشورهای اسلامی*، ۳ (۱)، ۷۲-۹۹. <http://www.doi.org/10.22091/dclc.2025.13276.1093>



نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه قم

مقدمه

در جهان معاصر حق بر دادرسی منصفانه یکی از اصول بنیادین حقوق بشر و ارکان اصلی عدالت در نظام‌های حقوقی تلقی می‌شود؛ حقی که نه تنها ضامن رعایت قواعد شکلی و آیینی در فرایند دادرسی است، بلکه شاخصی برای سنجش مشروعیت عملکرد نهادهای عمومی در قلمرو عدالت کیفری و حقوق عمومی به شمار می‌رود. این حق برخلاف تصور رایج مفهومی صرفاً قضایی یا تکنیکی نیست، بلکه به مثابه یک اصل ترکیبی درهم تنیدگی کامل با نظریه‌های عدالت، حاکمیت قانون، کرامت انسانی و حدود مداخلات اقتدار عمومی عمل می‌کند. از این منظر دادرسی منصفانه تنها زمانی معنا می‌یابد که در بستر سازوکارهای نهادی منسجم، ساختارهای پاسخ‌گو و تضمین‌های حقوقی مؤثر نهادینه شده باشد. در تقاطع میان حقوق اساسی و حقوق کیفری این حق نه تنها در مقام دفاع از متهم یا تضمین حقوق طرفین دعوا بلکه به عنوان رکن سازنده مشروعیت دادرسی و قوام بخش رابطه میان دولت و شهروند جایگاه می‌یابد.

اهمیت این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که تحقق دادرسی منصفانه تنها وابسته به تدوین قوانین یا اعلام اصول نیست، بلکه مستلزم درهم تنیدگی مفهومی، تقنینی، تفسیری و نهادی است. بر همین اساس این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای درصدد است تا تقاطع و تعامل میان حقوق عمومی، حقوق کیفری، حقوق تطبیقی و نظریه‌های عدالت را در قالب مطالعه‌ای منسجم مورد بررسی قرار دهد. پیوند میان ساحت‌های فقهی، قانونی و بین‌المللی از یک سو و تعامل بین نهادهای تقنینی، قضایی و نظارتی از سوی دیگر سبب می‌شود که دادرسی منصفانه واجد ماهیتی چندسطحی و پیچیده شود که صرفاً از طریق تحلیل یک‌بعدی قابل فهم یا ارزیابی نیست. در این چارچوب مسئله محوری پژوهش حاضر آن است که نظام‌های حقوقی ایران و ترکیه تا چه حد توانسته‌اند با طراحی نهادهای حمایتی مؤثر تفسیر منسجم از اصول قانون اساسی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های تقنینی و بین‌المللی تحقق عملی دادرسی منصفانه را تضمین کنند؟ این مسئله افزون بر آنکه واکاوی انتقادی ساختارهای موجود را ایجاب می‌کند مستلزم شناخت خلأهای تفسیری و نهادی و نیز امکان بهره‌گیری از الگوهای قابل اقتباس و بومی‌سازی شده نیز هست. برای پاسخ‌گویی به این مسئله بنیادی ساختار مقاله در چهار بخش اصلی سامان یافته است. بخش نخست به تبیین مبانی نظری و مفهومی دادرسی منصفانه می‌پردازد و این حق را در تقاطع حقوق اساسی و کیفری تحلیل می‌کند. بخش دوم با تمرکز بر نظام حقوقی ایران جایگاه دادرسی منصفانه را در قانون اساسی، آیین دادرسی کیفری، ساختار نهادی و چالش‌های حقوقی فقهی و رویه‌ای بررسی می‌کند.

بخش سوم ناظر به نظام حقوقی ترکیه است و تلاش می‌کند تا با تحلیل جایگاه این حق در قانون اساسی، نهادهای حمایتی و تعامل با دیوان اروپایی حقوق بشر تصویر نسبتاً دقیقی از وضعیت موجود در این کشور ارائه دهد. بخش چهارم با عنوان تحلیل تطبیقی با رویکردی تحلیلی و نوآورانه به مقایسه ساختارهای مفهومی و نهادی در دو کشور پرداخته و ظرفیت‌های اقتباس و بومی‌سازی را بررسی می‌کند و به شناسایی خلأهای کمتر تحلیل‌شده در ادبیات حقوقی ایران می‌پردازد.

۱. مبانی نظری و مفهومی دادرسی منصفانه

مفهوم دادرسی منصفانه در ادبیات حقوقی معاصر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به‌گونه‌ای که می‌توان آن را نه تنها یک حق بنیادین بلکه بنیانی نظری برای شکل‌دهی به کل نظام دادرسی در یک جامعه مردم‌سالار دانست. این مفهوم در پیوند وثیق با ارزش‌های حقوق بشری، اصول حاکم بر نظم حقوق عمومی و نیز ساختار دادرسی کیفری به‌صورت یک منظومه هنجاری و کارکردی در آمده است. به‌طور مثال می‌توان به حق سکوت به‌عنوان یک حق ذاتی و تضمینی محسوب می‌شود (Schomburg, 2009: 24). در واقع دادرسی منصفانه بیش از آنکه صرفاً مجموعه‌ای از تضمین‌های شکلی باشد بازتابی از رویکرد نظام‌های حقوقی به عدالت، اقتدار حاکمیت، کرامت انسانی و محدودسازی خودسری نهادهای قضایی و انتظامی است. بر همین اساس تحلیل نظری این مفهوم مستلزم فهم دقیق جایگاه آن در نظام‌های حقوقی گوناگون و شناسایی مؤلفه‌های مشترک و متمایز در تفسیر و اجرای آن است.

ضرورت تحلیل تطبیقی دقیقاً از همین نقطه آغاز می‌شود؛ یعنی از تفاوت‌هایی که در بسترهای نظری نهادهای اجرایی و منابع هنجاری میان نظام‌های حقوقی مختلف از جمله ایران و ترکیه قابل مشاهده است. این مقایسه نه تنها به غنای نظری پژوهش می‌افزاید، بلکه زمینه‌ساز کشف الگوهای نوین حمایت از دادرسی منصفانه در چارچوب اقتضانات بومی و بین‌المللی می‌گردد. در ادامه، سه محور اساسی به‌مثابه سازه‌های مفهومی این بخش مورد بررسی قرار خواهد گرفت: نخست، جایگاه دادرسی منصفانه در دو حوزه بنیادین حقوق اساسی و کیفری؛ دوم تحلیل مبانی فقهی، قانونی و بین‌المللی این مفهوم؛ و سوم، تبیین نهادها و سازوکارهای حمایتی با تأکید بر تنوع مفهومی و کارکردی آن‌ها.

۱-۱. جایگاه دادرسی منصفانه در حقوق اساسی و کیفری

حق بر دادرسی منصفانه یکی از اصول ساختاری و مفهومی حقوق عمومی است که در تقاطع دو نظام اصلی یعنی حقوق اساسی و حقوق کیفری نقش بنیادینی ایفا می‌کند. شایان ذکر است که این حق یکی از عناصر اساسی حاکمیت قانون است به عبارتی یک ارزش اساسی برای دولت مدرن مبتنی بر قانون اساسی است (Boryslavska, 2021:123). این حق نه تنها به مثابه یکی از حقوق فردی در ساحت دادرسی بلکه به عنوان شاخصی برای سنجش عدالت نظام حقوقی و مشروعیت فرآیندهای اعمال قدرت عمومی قابل تحلیل است و همچنین این حق در سطح ملی و بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است (Sahu, 2021: 368). تحلیل جایگاه دادرسی منصفانه در دو حوزه حقوق اساسی و کیفری مستلزم درک پیوندهای ماهوی و کارکردی میان این دو نظام و ظرفیت‌های مفهومی هر یک در تولید و تضمین عدالت است.

در حقوق اساسی دادرسی منصفانه به عنوان یکی از تجلی‌های حقوق بنیادین بشر مفهومی فراتر از صرف قواعد شکلی دارد. این حق بخشی از شبکه بزرگ‌تری از اصول مشروعیت‌بخش اقتدار عمومی به شمار می‌آید. از دیدگاه نظریه‌های حاکمیت قانون، اصل تفکیک قوا، اصل استقلال قاضی، تضمین نقض ناپذیری هنجارهای قانون اساسی در تضمین حقوق بشر، اصل حق دسترسی به دادگاه صالح و اصل برابری در برابر قانون همگی در تحقق دادرسی منصفانه نقش دارند. این اصول تنها زمانی واجد معنا هستند که بتوانند سازوکارهای قاعده‌مند و بی‌طرفانه‌ای را برای داوری در منازعات حقوقی و کیفری تضمین کنند (Boryslavska, 2021:123). از این منظر دادرسی منصفانه در حقوق اساسی معیاری برای کنترل نهادهای حاکمیتی و محدودسازی امکان خودکامگی در فرایندهای قضایی محسوب می‌شود.

در سوی دیگر حقوق کیفری به طور خاص عرصه‌ای است که در آن شدت مداخله اقتدار عمومی در حقوق و آزادی‌های فردی به اوج می‌رسد. به همین دلیل دادرسی منصفانه در این حوزه کارکردی مضاعف می‌یابد. در اینجا هدف نه فقط تضمین عدالت رویه‌ای است، بلکه همچنین تضمین کرامت انسانی در مواجهه با قدرت کیفری دولت و مصون‌سازی متهم از خطرات فرایندهای یک‌سویه و غیرمنصفانه مدنظر قرار می‌گیرد. اصولی چون اصل برائت، حق دفاع، الزام به رسیدگی در مهلت معقول و تضمین‌های مربوط به استقلال مرجع قضایی همه از مصادیق تحقق این حق در فرآیند کیفری‌اند (ریشه و همکار، ۱۳۹۲: ۵-۷). بنابراین، دادرسی منصفانه در حقوق

کیفری نه فقط صورت‌بندی قانونی ضمانت‌های فرایندی است، بلکه بروز عینی نظریه‌هایی است که در حقوق اساسی مبنای مشروعیت و اعتبار نظم دادرسی را تشکیل می‌دهند.

تحلیل تقاطعی این دو حوزه نشان می‌دهد که دادرسی منصفانه در پیوند میان نظریه و اجرا در سطحی قرار دارد که هم تولید مفاهیم می‌کند و هم ایجاد نهاد. در واقع حقوق اساسی با تولید مفاهیم بنیادین و تعیین چارچوب‌های مشروعیت بستر نظری تحقق دادرسی منصفانه را فراهم می‌آورد و حقوق کیفری با نهادینه‌سازی این مفاهیم در نظام‌های آیینی امکان تحقق عملی آن را مهیا می‌سازد. این تقاطع صرفاً یک همزیستی صوری نیست، بلکه نوعی هم‌افزایی معرفتی و کارکردی است که بدون آن امکان تحقق کامل عدالت قضایی وجود ندارد. در نهایت می‌توان گفت درک جایگاه دادرسی منصفانه بدون فهم پیوستار میان دو ساحت اساسی و کیفری ناقص و سطحی خواهد بود. از این منظر تحلیل نظری و نظام‌مند این پیوستار نه تنها در جهت توسعه ادبیات حقوق عمومی ضروری است، بلکه زمینه‌ساز ارزیابی منسجم مبانی هنجاری، ساختارهای نهادی و رویه‌های اجرایی مرتبط با دادرسی منصفانه نیز خواهد بود. این تحلیل همچنین بستر مفهومی لازم برای ورود به بررسی مبانی فقهی، قانونی و بین‌المللی این نهاد را فراهم می‌سازد.

۱-۲. مبانی فقهی، قانونی و بین‌المللی

تبیین نظری جایگاه دادرسی منصفانه بی‌تردید بدون واکاوی مبانی هنجاری آن ناقص خواهد بود. این نهاد نه تنها در بطن نظام‌های حقوقی بلکه در دل سنت‌های فکری و منابع مختلف مشروعیت حقوقی ریشه دارد. در این میان سه بستر عمده فقه اسلامی و قانون‌گذاری ملی و اسناد بین‌المللی به‌مثابه منابع اصلی شکل‌دهنده به مفهوم و الزامات دادرسی منصفانه شایسته تحلیل دقیق و تطبیقی هستند. درک مناسبات میان این سه منبع به‌ویژه از حیث میزان همگرایی یا واگرایی در اصول، ساختارها و ضمانت‌های اجرایی بستری برای ارزیابی کارآمدی نهاد دادرسی منصفانه در نظام‌های حقوقی فراهم می‌سازد.

در مرحله نخست در ساحت فقه اسلامی به‌رغم فقدان اصطلاح «دادرسی منصفانه» به معنای مدرن آن مفاهیم و آموزه‌هایی وجود دارد که در سطح بنیادین با اصول این نهاد هماهنگ‌اند. آموزه‌هایی نظیر لزوم قضاوت بر اساس بیّنه و اصل عدل در داوری، منع قضاوت از روی ناآگاهی، منع تعارض منافع قاضی و وجوب استماع سخن طرفین دعوا (سجادی، ۱۳۹۳: ۳۷) از مهم‌ترین پایه‌های فقهی دادرسی منصفانه به‌شمار می‌آیند. در فقه امامیه روایات متعددی بر عدالت در فرآیند قضا و رعایت حقوق طرفین تأکید دارند، به‌گونه‌ای که می‌توان از نوعی

فقه داوری عادلانه درون سنت اسلامی سخن گفت (مسعودیان، ۱۳۹۸: ۱۰۶). این مفاهیم با وجود فاصله مفهومی با اصطلاحات مدرن حقوق بشر واجد ظرفیت‌های درونی برای توسعه مدل‌های بومی دادرسی منصفانه هستند. از همین منظر فقه سیاسی شیعه نیز می‌تواند با بازتولید نظریه‌های عدالت قضایی درون‌دینی در فرآیند تقنین مؤثر واقع شود.

در مرحله دوم مبانی قانونی به‌مثابه تجسم عینی دادرسی منصفانه در نظام حقوقی ملی قرار می‌گیرند. در این بستر اصل حاکمیت قانون، تفکیک قوا، استقلال نهاد قضا، رعایت حق دفاع، اصل برائت، منع بازداشت خودسرانه و رسیدگی در مهلت معقول از عناصر سازنده این نهاد به‌شمار می‌آیند (لرکجوری و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۸-۲۹). در تحلیل قوانین عادی و اساسی می‌توان دادرسی منصفانه را نه فقط به‌عنوان یک حق فرعی بلکه به‌مثابه یک اصل ساختاری مورد ملاحظه قرار داد. به‌ویژه در قانون اساسی اگرچه اصطلاح «دادرسی منصفانه» به‌صراحت وارد نشده باشد، اما اصول مندرج در باب قضا و حقوق ملت به‌ویژه اصول ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷ و ۱۶۵ به‌روشنی بر این نهاد دلالت دارند. در قوانین عادی نیز مقررات آیین دادرسی کیفری، آیین دادرسی مدنی و دیگر قوانین مرتبط ساختار عملیاتی این اصل را تعیین می‌کنند (علیزاده اشکلک و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۵۵-۱۶۱). اصول بنیادین دادرسی کیفری در نظام حقوقی ایران بر حاکمیت قانون مبتنی است. بر اساس ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد و حقوق طرفین دعوی را تضمین کند؛ همچنین در شرایط برابر قواعد دادرسی به‌طور یکسان اجرا شود.

این اصل زمینه‌ساز حفظ استقلال نهاد قضایی و بی‌طرفی قاضی است؛ به‌طوری که در ماده ۳ همین قانون رسیدگی به دعوی با بی‌طرفی و استقلال کامل و در کوتاه‌ترین مهلت ممکن انجام می‌شود. ضمناً اجرای اصل تفکیک قوا که به معنای متمایز ماندن وظایف قوه قضائیه از دو قوه قانون‌گذار و مجریه است موجبات تضمین استقلال قضایی و جلوگیری از مداخلات غیرقانونی در امر قضا را فراهم می‌کند. از سوی دیگر رعایت حقوق دفاعی متهم در طول دادرسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مطابق ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری متهم باید در اسرع وقت از موضوع و ادله اتهام مطلع شود و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون برخوردار گردد. همچنین اصل برائت به‌صراحت در ماده ۴ این قانون تأکید شده است؛ بر اساس این اصل، هرگونه اقدام محدودکننده یا سلب آزادی افراد از جمله بازداشت تنها با حکم قانون و تحت نظارت مقام قضایی مجاز است. چنین قاعده‌ای بازداشت‌های خودسرانه و سایر اقدامات برخلاف حقوق دفاعی را ممنوع و

هرگونه اقدام سلب آزادی را منوط به ضوابط قانونی می‌داند و بر حفظ کرامت انسانی در همه مراحل دادرسی تأکید می‌کند. علاوه بر این اصل رسیدگی در مدت معقول نیز مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است، چنان‌که ماده ۳ تصریح می‌کند دادرسی باید در کوتاه‌ترین مهلت ممکن انجام شود تا از اطاله دادرسی پرهیز گردد (شعبانی جو، ۱۴۰۳: ۵۲-۵۳). آنچه در این زمینه اهمیت دارد تحلیل رابطه میان تقنین و نظریه‌پردازی است: آیا قوانین داخلی صرفاً بر مبنای ضرورت‌های شکلی تنظیم شده‌اند یا بر بستر یک نظریه عدالت قضایی منسجم استوارند؟ درنهایت مبانی بین‌المللی به‌مثابه حلقه‌ای ضروری در تکمیل منظومه دادرسی منصفانه نیازمند بررسی تحلیلی است. سند محوری در این زمینه ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است که با دقت و جزئیات ابعاد دادرسی عادلانه را مشخص می‌کند: حق دسترسی به دادگاه بی‌طرف، رسیدگی در زمان معقول، اصل برائت، حق سکوت، حق استفاده از وکیل و تجدیدنظرخواهی. افزون بر این رویه قضایی نهادهایی چون دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز تفاسیر پویایی از این مفاهیم ارائه داده‌اند و الگوهای نوینی از حمایت رویه‌ای و ماهوی را تبیین کرده‌اند (Schmid, 2009: 37). نکته قابل توجه در اسناد بین‌المللی تلفیق ضمانت‌های فرایندی با ملاحظات ماهوی عدالت است؛ یعنی اینکه فرایند شکلی نباید صرفاً ظاهری از عدالت باشد، بلکه باید به نتیجه‌ای منصفانه بینجامد. این نگرش سطح انتظارات از دادرسی منصفانه را از قواعد خشک شکلی به اصول عدالت‌گرا ارتقاء می‌دهد.

از رهگذر مقایسه این سه حوزه روشن می‌شود که دادرسی منصفانه نهادی تک‌ساحتی نیست، بلکه بر بستری از تلاقی منابع شرعی، قانونی و بین‌المللی شکل می‌گیرد. تحلیل تطبیقی این منابع نه تنها از حیث شناسایی وجوه اشتراک و تمایز بلکه از منظر ظرفیت‌سازی برای تقنین مؤثر الگوی مناسبی برای توسعه حقوق داخلی فراهم می‌آورد. افزون بر آن هم‌راستایی یا تعارض میان این منابع نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین کیفیت عملی دادرسی منصفانه دارد.

۳-۱. نهادها و سازوکارهای حمایتی تضمین دادرسی منصفانه

در امتداد مباحث پیشین که به تبیین جایگاه دادرسی منصفانه در ساختار حقوق اساسی و کیفری و واکاوی مبانی فقهی، قانونی و بین‌المللی آن اختصاص داشت، اکنون ضروری است به بررسی نهادها و سازوکارهای حمایتی پردازیم؛ چراکه بدون وجود نهادهای مؤثر و سازوکارهای اجرایی، اصول و مبانی دادرسی منصفانه به‌مثابه مفاهیمی انتزاعی و بدون کارکرد باقی خواهند ماند. درواقع نهادها و سازوکارهای حمایتی پل ارتباطی میان

نظریه‌های عدالت قضایی و تحقق عینی آن‌ها در میدان عمل‌اند و بدون آن‌ها هیچ چارچوبی برای ضمانت اجرایی حقوق اصحاب دعوا فراهم نمی‌شود. این بخش از مقاله با هدف تحلیل مفهومی و کارکردی این نهادها تنظیم شده و بر آن است تا ضمن تبیین اقسام گوناگون حمایت‌ها زمینه مناسبی برای ارزیابی تطبیقی ساختارهای حمایتی در نظام‌های ایران و ترکیه در بخش‌های بعدی فراهم آورد.

از منظر مفهومی نهادهای حمایتی را می‌توان به‌مثابه ساختارهایی در نظر گرفت که وظیفه تضمین تحقق مؤلفه‌های دادرسی منصفانه را برعهده دارند. این نهادها می‌توانند در قالب نهادهای رسمی (نظیر دادگاه‌ها، شوراهای عالی قضایی، دیوان‌های قانون اساسی، نهادهای نظارتی پارلمانی و سازمان‌های مستقل حقوق بشر) و نهادهای غیررسمی (نظیر نهادهای مدنی، سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای رسانه‌ای و دانشگاهی) ظاهر شوند. در کنار این‌ها سازوکارهای حمایتی مجموعه‌ای از فرآیندها، ضوابط اجرایی و رویه‌هایی هستند که به‌وسیله آن‌ها نهادها می‌توانند اهداف خود را در جهت حمایت از دادرسی منصفانه محقق سازند. از این‌رو تمایز میان نهاد و سازوکار، تمایزی تحلیلی است و در واقعیت اغلب این دو در هم تنیده‌اند.

از حیث اقسام، نهادها و سازوکارهای حمایتی را می‌توان به‌صورت سه‌گانه‌ای دسته‌بندی کرد: ۱. نهادها و سازوکارهای تقنینی؛ ۲. قضایی و ۳. شبه‌قضایی و نظارتی. در سطح تقنینی نهادهایی همچون پارلمان‌ها و شوراهای نگهبان یا نهادهای تطبیق قوانین با اصول حقوق بشر نقش نظارت پیشینی بر وضع قوانین مغایر با اصول دادرسی منصفانه را ایفا می‌کنند (بجنوردی و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۵). در این سطح سازوکارهایی چون ارزیابی تأثیر قوانین بر حقوق بنیادین^۱ و نظارت بر تقنین اضطراری، اهمیت می‌یابد. در نظام‌هایی که پیوندی میان فقه سیاسی و سازوکار تقنین وجود دارد همچون ایران کارکرد شورای نگهبان در انطباق قوانین با شرع می‌تواند فرصتی برای توسعه مدلهایی باشد که تلفیقی از عدالت دینی و رویه‌های نوین دادرسی منصفانه را ارائه دهند مشروط بر آن‌که این نهاد از منظر حقوق عمومی پاسخ‌گو و شفاف عمل کند.

در سطح قضایی دادگاه‌ها نقش محوری در تضمین دادرسی منصفانه دارند؛ اما میزان استقلال و تخصص و شفافیت عملکرد آن تعیین‌کننده کیفیت این تضمین است. دادگاه‌های قانون اساسی، دیوان‌های عالی و محاکم بدوی و تجدیدنظر در سطوح مختلف وظیفه دارند از اصولی چون اصل برائت، حق دفاع و منع بازداشت خودسرانه صیانت کنند. در این میان نحوه انتخاب و انتصاب قضات، ساختارهای انضباطی حاکم بر عملکرد آنان و

1. Human rights impact assessment

شیوه‌های نظارت داخلی و بیرونی بر دستگاه قضایی به‌عنوان مؤلفه‌های سازوکارهای حمایتی نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کنند (Simonis, 2019: 47). به‌ویژه در نظام‌هایی که از بحران مشروعیت قضایی رنج می‌برند تقویت سازوکارهای شفافیت و پاسخ‌گویی قضایی عنصر کلیدی در بازسازی اعتماد عمومی به عدالت است.

در سطح سوم نهادهای شبه‌قضایی نظیر دیوان اداری، کمیسیون‌های حقوق بشر و دفاتر حمایت از حقوق متهم و نهادهای مستقل نظارتی (اعم از نهادهای پارلمانی یا نهادهای تخصصی حقوقی) می‌توانند با ایفای نقش نظارت بیرونی و رسیدگی شکلی به تظلمات حلقه واسط میان شهروند و نظام عدالت کیفری و اداری باشند. وجود نهادهای ملی حقوق بشر^۱ با وضعیت حقوقی و استقلال کافی از مصادیق برجسته چنین نهادهایی است. افزون بر آن نهادهای رسانه‌ای و سازمان‌های جامعه مدنی نیز می‌توانند با افشاگری نسبت به موارد نقض دادرسی منصفانه و مطالبه‌گری از نهادهای رسمی در جهت ارتقاء فرهنگ حقوقی و اصلاح رویه‌ها مؤثر باشند (Boryslavska, 2021: 122).

در تحلیل نهایی می‌توان گفت که نهادها و سازوکارهای حمایتی از دادرسی منصفانه تنها زمانی اثربخش‌اند که درون منظومه‌ای منسجم از مشروعیت، شفافیت و پاسخ‌گویی نهادی قرار گیرند. در غیر این صورت وجود نهادهای متعدد بدون پیوستگی عملکردی صرفاً به تکرار ظاهری منجر شده و در عمل ظرفیت تضمین عدالت را تضعیف خواهد کرد. به‌ویژه در بسترهایی که تعامل میان منابع فقهی، قانونی و بین‌المللی در تقنین و اجرا دچار تنش است نقش نهادهای واسط در ایجاد توازن و هماهنگی نظام‌مند حیاتی است. از این منظر بررسی تطبیقی کارآمدی این نهادها و سازوکارها در نظام‌های حقوقی ایران و ترکیه که در ادامه مقاله انجام خواهد شد، نه تنها حاوی آموزه‌های نظری بلکه راهگشای بازاندیشی در طراحی ساختارهای حمایتی در سطح بومی نیز خواهد بود.

۲. دادرسی منصفانه و نهادهای حمایتی در نظام حقوقی ایران

مفهوم دادرسی منصفانه از ارکان بنیادین نظام حقوقی مبتنی بر عدالت است که پیوندی عمیق با حقوق اساسی، آیین دادرسی کیفری و نهادهای حاکمیتی دارد. در نظام حقوقی ایران این مفهوم گرچه در قانون اساسی به‌صراحت نیامده، اما در اصول مختلف آن و نیز در ساختار آیین دادرسی کیفری تجلی یافته است. تحقق عینی دادرسی منصفانه وابسته به تعامل میان قواعد شکلی و هنجارهای ماهوی و نیز کارکرد نهادهایی چون قوه قضاییه، دیوان عدالت اداری و شورای نگهبان است. بررسی دادرسی منصفانه صرفاً به شناخت مفاهیم حقوقی محدود نمی‌شود

1. National Human Rights Institutions – NHRIs

بلکه تحلیل ساختارهای نهادی چالش‌های فقهی و حقوقی و عملکرد عملی نهادها را نیز در برمی‌گیرد. در نظام ایران این نهاد نه تنها در پرتو قانون‌گذاری و اصول دادرسی بلکه در پرتو تأثیرات فقه اسلامی و برداشت‌های متفاوت از عدالت قابل مطالعه است. از این رو ارزیابی جامع دادرسی منصفانه در ایران، مستلزم تحلیل هم‌زمان بسترهای نظری نهادهای حامی و رویه‌های اجرایی است. نوشتار پیش‌رو با چنین رویکردی، به واکاوی چهار محور اساسی می‌پردازد: جایگاه در قانون اساسی و آیین دادرسی، ساختار نهادی، چالش‌های حقوقی و فقهی و تحلیل عملکرد رویه‌ای.

۱-۲. جایگاه دادرسی منصفانه در قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصول متعددی به‌گونه‌ای پراکنده و موضوع‌محور ناظر به حقوق دادرسی و فرآیند کیفری هستند. اصول ۳۲ تا ۳۹ در فصل سوم قانون اساسی به حقوق ملت در فرآیندهای کیفری و قضایی می‌پردازند: منع توقیف و بازداشت غیرقانونی (اصل ۳۲)، حق داشتن وکیل (اصل ۳۵)، اصل برائت (اصل ۳۷)، منع شکنجه برای اخذ اقرار (اصل ۳۸) و لزوم علنی بودن دادگاه و صدور حکم مستند و مستدل (اصل ۱۶۵). همگی ارکان بنیادین دادرسی منصفانه‌اند. همچنین، اصول ۱۵۶ و ۱۵۹ به استقلال قوه قضاییه و دادخواهی نزد مرجع صالح اشاره دارند. با وجود این پراکندگی موضوعی در قانون اساسی ایران اصل مستقل یا صراحت‌مند درباره حق بر دادرسی منصفانه به‌مثابه یک حق بنیادی ترکیبی و فراگیر وجود ندارد (ساقیان و همکاران، ۱۴۰۱: ۶۰-۶۱). این فقدان چالشی تفسیری و کارکردی پدید آورده که بر انسجام هنجاری تأثیر گذاشته و موجب تزلزل در پیوند میان نظریه عدالت قضایی و مصادیق اجرایی آن در قوانین عادی شده است. در واقع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با وجود گنجاندن مؤلفه‌های کلیدی دادرسی منصفانه فاقد آن انسجام نظام‌مند است که بتوان از آن به‌عنوان یک نظریه قانون اساسی درباره عدالت دادرسی یاد کرد.

در سطح قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی گامی مهم برای نهادینه‌سازی تضمین‌های رویه‌ای دادرسی منصفانه برداشته شده است. این قانون در مقایسه با مقررات پیشین با بهره‌گیری از مفاهیم نوین دادرسی مانند حقوق متهم، اصل رسیدگی در مهلت معقول، حق اعتراض و تجدیدنظر، حق بر حضور و استفاده از خدمات وکیل و ضوابط شکلی رسیدگی عادلانه گامی به‌سوی ارتقاء جایگاه این حق بنیادین محسوب می‌شود. در مواد مختلف این قانون به‌ویژه مواد ۵، ۶، ۷ و نیز فصل‌های مرتبط با حقوق متهم و بزهدیده ساختاری حقوق‌محور در فرآیند کیفری طراحی شده است (بهارک و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲-۲۷). با این حال،

این تلاش تقنینی در نبود یک پشتوانه تفسیری منسجم از قانون اساسی و نهاد نظارتی فعال در راستای تضمین حقوق بنیادین همچنان با چالش‌هایی مواجه است. به‌ویژه آنکه برداشت قانون‌گذار عادی از دادرسی منصفانه بیشتر بر ابعاد شکلی و اجرایی متمرکز است تا بنیان‌های فلسفی و حاکمیتی عدالت در فرآیند کیفری.

از منظر رابطه میان دو سطح تقنین یعنی قانون اساسی و قانون آیین دادرسی باید گفت فقدان یک پیوند تفسیری سازمان‌یافته موجب شده است که اصول قانون اساسی در عمل نتوانند همچون هنجارهای راهنما در فرآیند تقنین و اجرا عمل کنند. در واقع رابطه میان قانون اساسی و قانون آیین دادرسی در ایران بیشتر جنبه همزیستی دارد تا تعامل نهادی و هنجاری. این فقدان پیوند زمینه‌ساز بروز تفاسیر سلیقه‌ای، اعمال گزینشی از اصول قانون اساسی و فقدان نظارت مؤثر بر تضمین حقوق اصحاب دعوا شده است. افزون بر این عدم وجود نهاد تفسیری مستقل موجب شده است که قابلیت ارجاع مؤثر به اصول بنیادین قانون اساسی در فرآیندهای قضایی و اجرایی دادرسی منصفانه محدود و اغلب فراموش شده باقی بماند.

در تحلیل آسیب‌شناختی ساختار کنونی یکی از مهم‌ترین خلأها، فقدان نهاد ناظر مستقل بر حسن اجرای اصول دادرسی منصفانه است. در حالی که قوه قضائیه خود مسئول اجرا و نظارت بر فرآیندهای دادرسی است استقلال و بی‌طرفی این نظارت در موارد متعدد محل تردید است. در غیاب یک نهاد ثالث و مستقل که هم صلاحیت نظارت فراگیر بر فرآیندهای دادرسی و هم امکان مطالبه پاسخگویی از نهادهای قضایی را داشته باشد تضمین واقعی دادرسی منصفانه به امری صوری و غیرقابل اتکا بدل می‌شود. این خلأ نهادی در ادبیات حقوقی ایران نیز کمتر مورد توجه نظام‌مند قرار گرفته و اغلب در سطح نقدهای کلی باقی مانده است.

از منظر تفسیری نیز یکی از چالش‌های بنیادین فقدان نظریه‌پردازی منسجم درباره نحوه انطباق اصول قانون اساسی با الزامات آیین دادرسی کیفری است. به عبارت دیگر در غیاب رویه قضایی ناظر به تطبیق و اجرای اصول قانون اساسی در دادگاه‌های کیفری این اصول در سطح اعلامی باقی مانده و از کارکرد راهبردی تهی شده‌اند. در نتیجه فرآیند دادرسی در ایران اغلب بدون رجوع صریح به اصول قانون اساسی پیش می‌رود و این امر بر سطح عدالت ادراک شده نزد شهروندان نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

در پاسخ به این خلأ نهادی و تفسیری پیشنهاد می‌شود ساختار مستقلی تحت عنوان شورای ملی نظارت بر عدالت دادرسی طراحی و مستقر شود. این شورا با ترکیب اعضای از نهادهای قضایی، نهادهای مدنی و کارشناسان مستقل حقوق عمومی و کیفری می‌تواند نقش نهاد ناظر بر مطابقت فرآیندهای دادرسی با اصول قانون

اساسی و موازین بین‌المللی دادرسی منصفانه را ایفا کند. این شورا می‌تواند به مثابه حلقه واسط میان دو سطح تقنین اساسی و عادی عمل کند. کارکردهای کلیدی این نهاد می‌تواند، شامل صدور نظرات تفسیری، ارائه گزارش‌های نظارتی، پاسخ به شکایات عمومی و ارزیابی ساختاری سیاست‌های دادرسی باشد. ایجاد چنین نهادی نه تنها ظرفیت پاسخگویی نظام قضایی را ارتقاء می‌بخشد بلکه جایگاه اصول قانون اساسی را از سطح آرمان‌های اعلامی به سطح قواعد عملی و الزامی ارتقاء می‌دهد.

۲-۲. ساختار نهادی حق بر دادرسی منصفانه

در نظام حقوقی ایران بررسی جایگاه نهادهای حمایتی بدون تحلیل عملکرد سه نهاد اصلی قوه قضاییه، دیوان عدالت اداری و شورای نگهبان ناقص خواهد بود. این نهادها نه فقط مجریان تشریفات دادرسی بلکه بازیگران اصلی در تنظیم رابطه میان قدرت عمومی و حقوق بنیادین محسوب می‌شوند. پرسش کلیدی آن است که این نهادها با توجه به جایگاه قانونی و ارتباطشان با ساختار حکمرانی تا چه میزان در تضمین دادرسی منصفانه مؤثر بوده‌اند و چه موانع نهادی یا تفسیری در این مسیر وجود دارد.

قوه قضاییه بر اساس اصل ۱۵۶ قانون اساسی وظیفه اجرای عدالت و احقاق حق را از طریق پنج مأموریت اصلی بر عهده دارد که همگی با اصول دادرسی منصفانه مرتبط‌اند (امیری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۱۰). با این حال تمرکز اختیارات در رأس این قوه از جمله در نهادهایی چون دیوان عالی کشور، سازمان بازرسی کل و دادستانی کل به ایجاد ساختاری متمرکز و کم‌پاسخ‌گو انجامیده است. این تمرکز قدرت می‌تواند استقلال قضایی را تضعیف و سازوکارهای نظارتی درون‌قوه‌ای را ناکارآمد سازد (امیری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۱۶). برخلاف کشورهایمانند فرانسه یا آلمان که با نهادسازی متوازن تلاش کرده‌اند از تمرکز قدرت در دستگاه قضایی پرهیز کنند، ساختار قضایی ایران به بازنگری اساسی در سطح نهادی و مدیریتی نیاز دارد.

دیوان عدالت اداری نیز مطابق اصل ۱۷۳ قانون اساسی نقش نظارتی مهمی در برابر قدرت اجرایی ایفا می‌کند. این نهاد با رسیدگی به شکایات از تصمیمات و اقدامات اداری می‌تواند تضمین‌گر حقوق افراد در برابر اقتدار دولت باشد (علم‌الهدی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱۶). با این وجود ضعف در استقلال، کمبود تخصص قضات در حقوق عمومی و فقدان رویکردی نظام‌مند نسبت به اصول دادرسی منصفانه عملکرد آن را محدود ساخته است. برخلاف نهاد مشابه در فرانسه دیوان عدالت اداری ایران در تفسیر خلاق و حمایت‌محور از حقوق بنیادین نقش فعالی ایفا نکرده و بیشتر به نهاد شکلی بدل شده است.

شورای نگهبان نیز گرچه نهادی قضایی محسوب نمی‌شود، اما از طریق تفسیر اصول قانون اساسی تأثیری جدی بر دادرسی منصفانه دارد. تفسیرهای این شورا از اصولی چون اصل برائت و حق دفاع و استقلال قضایی می‌تواند در جهت تضمین یا تحدید حقوق اصحاب دعوا عمل کند. با این حال نبود شفافیت در فرآیندهای تفسیری و عدم دسترسی عمومی به استدلال‌های حقوقی (مهرپور، ۱۳۷۶: ۵۳-۵۴) آن را از نظر مشروعیت و پاسخ‌گویی در موضعی آسیب‌پذیر قرار داده است.

در مجموع ساختار نهادی تضمین دادرسی منصفانه در ایران دچار نوعی عدم تعادل است: تمرکز قدرت در قوه قضاییه، ضعف نظارت مؤثر بیرونی و فقدان نهادهای مستقل حقوق بشری موجب شده است که اصول دادرسی منصفانه بیشتر در سطح اسناد باقی بمانند تا در رویه‌های قضایی. فقدان نهادهایی مانند دیوان قانون اساسی یا کمیسیون ملی حقوق بشر این کاستی را تشدید می‌کند و لزوم اصلاح نهادی را برجسته می‌سازد و نهایتاً اینکه تحلیل نهادهای یاد شده نشان می‌دهد بازتعریف نسبت میان قدرت عمومی و حقوق بنیادین، مستلزم تحول در ساختار نهادهای حمایتی است.

۲-۳. چالش‌های حقوقی، فقهی و رویه‌ای تضمین دادرسی منصفانه

در حالی که ساختار حقوقی و تقنینی ایران ظرفیت‌هایی برای تحقق اصول دادرسی منصفانه در سطح نظری فراهم آورده است در عمل با چالش‌های چندوجهی و تودرتویی مواجه است که از سویی ریشه در خلأهای تفسیری و نهادی دارد و از سوی دیگر ناشی از تعارض‌ها یا نارسایی‌های فقهی و رویه‌ای است. ورود به بحث چالش‌های حقوقی، فقهی و رویه‌ای زمانی معنا و اهمیت می‌یابد که دریابیم تحقق دادرسی منصفانه نه صرفاً با تدوین قواعد شکلی یا اعلام اصول بنیادین بلکه با نظام‌مندسازی بسترهای تفسیری، سازوکارهای حمایتی و پیوند نهادها با فلسفه عدالت کیفری ممکن است.

در سطح حقوقی یکی از چالش‌های بنیادین، نبود نظریه‌ای جامع و هماهنگ درباره جایگاه دادرسی منصفانه به‌مثابه یک حق فراگیر اساسی است. اصول قانون اساسی همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد هرچند به صورت پراکنده به مؤلفه‌های این حق پرداخته‌اند، اما به دلیل فقدان یک قاعده مادر یا اصل ترکیبی در عمل قابلیت هدایت تقنین عادی و رویه قضایی را از دست داده‌اند. این کاستی از حیث نظری موجب شده است که قانون آیین دادرسی کیفری نتواند به انسجامی ماهوی میان فلسفه عدالت، حقوق متهم و بزه‌دیده و نقش نهادهای فرادستی دست یابد. به بیان دیگر قواعد شکلی تدوین شده در غیاب پیوستاری هنجاری با مبانی عدالت قضایی اغلب در معرض

تفاسیر تقلیل‌گرایانه و صوری قرار می‌گیرند؛ تفاسیری که در بسیاری از موارد به نقض ضمنی حقوق بنیادین اصحاب دعوا منتهی شده‌اند. خلأ تفسیر هماهنگ از اصول قانون اساسی به‌ویژه از سوی نهادی مستقل و حقوق‌محور یکی از چالش‌هایی است که در ادبیات حقوق عمومی ایران کمتر به‌صورت نظام‌مند طرح و تحلیل شده است. فقدان چنین نهاد تفسیرگری موجب تسلط رویکردهای اقتضایی بعضاً سیاسی و عمدتاً غیر مشارکتی در فرآیند تفسیر اصول اساسی مرتبط با عدالت شده و هم‌هنجاری در سطوح مختلف تقنین و اجرا را مخدوش کرده است.

از منظر فقهی، چالش‌های قابل تأملی در زمینه مفهوم و دامنه دادرسی منصفانه وجود دارد که در نظام حقوقی ایران به دلیل پیوند وثیق میان فقه و حقوق تأثیر مستقیمی بر سیاست‌گذاری قضایی گذاشته است. هرچند فقه اسلامی به‌ویژه در حوزه قضا اصولی چون بی‌طرفی قاضی، حق دفاع، اصل برائت و ممنوعیت هتک حرمت را مورد توجه قرار داده است (زمان زاده بهبهانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۷۱-۴۷۹)، اما این اصول عمدتاً در چارچوب ادبیات سنتی و با نگاه فردمحور تحلیل شده‌اند. آنچه مغفول مانده پرداختن به دادرسی منصفانه به‌مثابه یک سازوکار حاکمیتی ساختاری برای توازن میان اقتدار عمومی و آزادی‌های فردی است. برای نمونه نگاه غالب فقهی به حق دفاع همچنان متأثر از قالب سنتی حضور متهم در محکمه است نه به‌مثابه یک نظام تضمین‌شده مبتنی بر وکالت تخصصی، دسترسی برابر به اطلاعات و امکان اعتراض مؤثر. این نگاه در عمل بر قوانین عادی نیز سایه افکنده و موجب ضعف در توسعه مفهومی و نهادی دادرسی منصفانه در قالب مدرن آن شده است. از سوی دیگر فقدان اجماع فقهی در برخی مباحث بنیادین مانند اعتبار اقرار تحت فشار، مشروعیت شنوهای قضایی یا حق سکوت (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۲: ۱۲۲-۱۲۴) فضای تفسیری پرابهامی در نظام تقنینی و قضایی ایجاد کرده است. این خلأهای فقهی در نبود نهادهای اجتهادی نوگرای هم‌افق با نیازهای نوین حقوق عمومی بر تشدید گسست میان فقه و سازوکارهای دادرسی منصفانه افزوده‌اند.

در سطح رویه‌ای، مسئله اصلی عدم نهادینه شدن تضمینات دادرسی منصفانه در فرآیندهای عملی و قضایی است. اگرچه قوه قضاییه بر اساس اصول اساسی و قوانین عادی مکلف به رعایت و اجرای این اصول است، اما در غیاب نظارت نهادی بیرونی و نبود سازوکارهای شفاف پاسخگویی تمایل رویه‌ها به سمت تشریفات‌گرایی و رعایت صوری حقوق اصحاب دعوا سوق یافته است. رویه‌های قضایی غالباً فاقد استناد مؤثر به اصول قانون اساسی اند و در بسیاری از موارد مراجع رسیدگی بدوی و تجدیدنظر نه تنها نقشی در ترویج فرهنگ دادرسی

منصفانه ایفا نمی‌کنند، بلکه با تکرار الگوهای محافظه‌کارانه و گاه ناقض عدالت به نوعی بازتولید ساختارهای صوری و غیرپاسخ‌گو می‌پردازند. مشکل مضاعف آن است که فرآیند آموزش و ارتقاء قضات نه بر پایه اصول حقوق عمومی مدرن و موازین بین‌المللی دادرسی منصفانه بلکه عمدتاً متکی بر آموزه‌های داخلی و محدود به منطق سنتی دستگاه قضایی است. از این رو شکاف میان هنجارهای پذیرفته شده در سطح نظری و عملکرد واقعی مراجع قضایی یکی از چالش‌های اساسی تحقق دادرسی منصفانه در نظام ایران است که در اغلب مطالعات کمتر به صورت داده‌محور و تحلیلی بررسی شده است.

نگارندگان بر این باور است که تحلیل هم‌زمان این سه سطح حقوقی، فقهی و رویه‌ای نه تنها لایه‌های پنهان مانع‌زای تحقق دادرسی منصفانه را آشکار می‌کند بلکه ضرورت بازاندیشی ساختار نهادی حمایتی را نیز برجسته می‌سازد. به بیان دیگر بدون اصلاح رویکردهای تفسیری بازننگری در قرائت‌های فقهی و نهادینه‌سازی اصول دادرسی منصفانه در رویه‌ها، شکل‌گیری نهادی مؤثر در حمایت از عدالت دادرسی ممکن نخواهد بود.

۳. دادرسی منصفانه و نهادهای حمایتی در نظام حقوقی ترکیه

دادرسی منصفانه در نظام حقوقی ترکیه مفهومی چندلایه و پرچالش است که در تلاقی میان اقتضانات حقوق داخلی، الزامات بین‌المللی و تحولات سیاسی نهادی جایگاه ویژه‌ای یافته است. این نظام که متأثر از سنت حقوقی قاره‌ای و عضویت در شورای اروپا است تلاش کرده با بهره‌گیری از نهادهای نوین نظیر دادگاه قانون اساسی، شورای عالی قضات و دادستان‌ها و همچنین با پذیرش صلاحیت دیوان اروپایی حقوق بشر ساختاری مبتنی بر تضمین‌های دادرسی عادلانه را پی‌ریزی کند. با این حال پویایی‌های سیاسی، تنش میان استقلال قوه قضائیه و اقتدار دولت و نیز پیچیدگی‌های ناشی از اجرای رویه‌های قضایی زمینه‌ساز چالش‌هایی مهم در تحقق این آرمان حقوقی شده‌اند. به‌منظور فهم عمیق‌تر این سازوکارها و ارزیابی کارآمدی نهادهای مرتبط بررسی جایگاه دادرسی منصفانه در قانون اساسی ترکیه کارکرد نهادهای کلیدی، تعامل با دیوان اروپایی حقوق بشر و چالش‌های حقوقی سیاسی موجود در مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳-۱. جایگاه دادرسی منصفانه در قانون اساسی و رویه کیفری

دادرسی منصفانه در نظام حقوقی ترکیه همانند سایر نظام‌های متأثر از سنت حقوقی قاره‌ای جایگاهی متمایز در ساختار قانون اساسی و فرآیندهای کیفری دارد. آنچه این جایگاه را فراتر از سطح توصیف قرار می‌دهد تحلیل

نحوه بازتاب مفهومی دادرسی منصفانه در نظام تقنینی و رویه‌ای و چگونگی ترجمه آن به ضمانت‌های عینی در عمل است. بررسی ظرفیت‌های تقنینی و خلأهای نهادی در تطبیق نظریه عدالت با ساختار اجرایی مدخلی برای ارزیابی کارآمدی این نهاد در ترکیه فراهم می‌سازد.

اصل ۳۶ قانون اساسی ترکیه به صراحت دادرسی منصفانه را به‌عنوان یکی از حقوق بنیادین شهروندان به رسمیت می‌شناسد. این اصل ضمن برقراری پیوندی با نظام حقوق بشر در پی ایجاد انسجام میان حقوق شکلی و ماهوی است (Aydin, 2020: 1127-1155). با این حال چالش اصلی نه در تصریح این اصول بلکه در فقدان تفسیر هدف‌محور و اجرای مؤثر آن‌ها در فرآیند کیفری است.

قانون آیین دادرسی کیفری ترکیه (CMK) مصوب ۲۰۰۴ با اصلاحات متعدد کوشیده است با تکیه بر استانداردهای اروپایی تضمیناتی چون اصل برائت، حق سکوت، دسترسی به وکیل، رسیدگی علنی و در مهلت معقول و تجدیدنظرخواهی را نهادینه کند. با این حال تجربه عملی نشان می‌دهد که این تضمین‌ها در مواردی به دلیل اجرای گزینشی، فشارهای نهادی و مداخلات سیاسی به‌ویژه پس از کودتای ۲۰۱۶، دچار تضعیف و تعلیق شده‌اند (Vizdoaga, 2022). استقلال دستگاه قضایی، به‌ویژه در سطوح پایین‌تر آسیب‌پذیر و متأثر از تغییرات ساختاری در شورای قضات و دادستان‌ها است.

مسئله بنیادین و مهم ضعف پیوند میان قانون اساسی و رویه قضایی کیفری است. با وجود صراحت قانون اساسی دادگاه‌های کیفری غالباً از استناد به آن و تفسیر اصول بنیادین بازمی‌مانند. ریشه این امر در نبود نهاد تفسیری واسط و تأثیرپذیری دستگاه قضایی از ملاحظات امنیتی و سیاسی است. دادگاه قانون اساسی گرچه صلاحیت رسیدگی به نقض حقوق بنیادین را دارد، اما این صلاحیت عمدتاً در قالب شکایات فردی و خارج از فرآیند کیفری اعمال می‌شود و آراء آن الزام‌آور تلقی نمی‌گردند. این جدایی نهادی موجب شده است که اصول دادرسی منصفانه هرچند در سطح قانون اساسی مورد تصریح قرار گرفته‌اند در عمل به سطحی صوری و نمادین تنزل یابند. بر این اساس می‌توان گفت ترکیه از فقدان منطق اتصال نهادی میان سطوح تقنینی و قضایی رنج می‌برد. در غیاب چنین منطقی اصول دادرسی منصفانه از کارکرد هنجاری خود فاصله گرفته و در معرض تفسیرهای سلیقه‌ای قرار می‌گیرند. بر این مبنا پیشنهاد راهبردی عبارت است از تأسیس یک نهاد مستقل با عنوان شورای تطبیق دادرسی کیفری با قانون اساسی که بتواند با حضور قضات متخصصان حقوق عمومی و نمایندگان جامعه مدنی نقش تفسیرگر و ناظر را ایفا کند. این شورا می‌تواند خلأ میان قانون اساسی و عملکرد قضایی را پر کند و

مانع از تقلیل دادرسی منصفانه به یک چارچوب شکلی شود. تحقق چنین نهادی مستلزم اراده سیاسی و اصلاح ساختارهای نظارتی است و می‌تواند گامی اساسی در جهت تضمین عدالت کیفری در نظام ترکیه باشد.

۲-۳. نهادهای مؤثر در تضمین دادرسی کیفری در ترکیه

در ادامه بحث از جایگاه قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری در تضمین دادرسی منصفانه در ترکیه اکنون توجه به کارکرد نهادهای کلیدی نظارتی و قضایی در این فرآیند اهمیت مضاعف می‌یابد. نهادهایی چون دادگاه قانون اساسی و شورای قضات و دادستان‌ها به‌رغم برخورداری از اختیارات ساختاری در عمل با چالش‌های جدی در ایفای نقش حمایتی مؤثر از اصول دادرسی منصفانه مواجه‌اند. بررسی این نهادها ما را با نوعی پارادوکس نهادی روبه‌رو می‌سازد: حضور نهادهای پیشرفته در سطح شکلی اما ضعف در انسجام عملکردی و پیوستگی با هنجارهای بنیادین.

دادگاه قانون اساسی ترکیه به‌عنوان بالاترین مرجع نظارت بر انطباق قوانین با قانون اساسی و ضامن حقوق بنیادین نقشی بالقوه در صیانت از اصول دادرسی منصفانه دارد. صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به شکایات فردی از نقض حقوق اساسی به‌ویژه پس از اصلاحات ۲۰۱۰ جایگاه آن را در معادله عدالت قضایی تقویت کرده است (Varol, 2017: 187-216). با این حال محدودیت این صلاحیت به‌صورت فردی و غیرنظام‌مند موجب شده اثرگذاری آن در اصلاح رویه‌های کیفری محدود باقی بماند. دادگاه در بسیاری موارد از ورود به تفسیر نظام‌مند از اصول دادرسی منصفانه خودداری کرده و در قبال سازوکارهای نهادی متخلف موضعی محافظه‌کارانه اتخاذ نموده است. نهایتاً اینکه در فقدان الزام نهادهای قضایی ترکیه به تبعیت از آرای تفسیری دادگاه قانون اساسی موجب گسست عملکردی در تحقق عدالت شده است. در سوی دیگر شورای قضات و دادستان‌ها به‌عنوان نهاد ناظر بر انتصاب، ترفیع و نظارت بر قضات از جایگاهی تعیین‌کننده در تضمین استقلال قضایی برخوردار است. با این حال پس از اصلاحات سال ۲۰۱۷ و افزایش مداخلات اجرایی در ساختار و ترکیب اعضای شورا استقلال عملکرد آن به‌شدت زیر سؤال رفته است. این شورا که می‌بایست حامی بی‌طرفی و شایستگی در انتصاب قضات باشد، عملاً به نهادی متمایل به اراده سیاسی بدل شده که در بحران‌هایی نظیر پاک‌سازی قضات پس از کودتای ۲۰۱۶ با رویکردهای فراقضایی و تسویه‌محور عمل کرده است (Varol, 2017: 187-216). این وضعیت نه تنها استقلال فردی قضات را تهدید می‌کند، بلکه به تضعیف نهادینه‌سازی اصول دادرسی منصفانه در سطح سیستماتیک منجر شده است.

آنچه در ارزیابی نهادهای حمایتی دادرسی منصفانه در ترکیه قابل توجه است نبود یک نظام تفسیری هماهنگ و مؤثر میان نهادهای عالی قضایی از جمله دادگاه قانون اساسی، شورای قضات و دادگاه‌های کیفری است. این گسست نهادی موجب شده است که اصول دادرسی منصفانه علی‌رغم تصریح در قوانین در مرحله اجرا دچار پراکندگی و تفسیرهای ناهماهنگ شوند. حتی با وجود استانداردهای مناسب در متون قانونی نبود سازوکاری الزام‌آور برای پیروی از تفسیرهای حقوق بشری موجب تضعیف ضمانت‌های اجرایی این اصول شده است.

۳-۳. نقش دیوان اروپایی حقوق بشر در تضمین دادرسی منصفانه در ترکیه

پذیرش صلاحیت دیوان اروپایی حقوق بشر از سوی ترکیه نه تنها بیانگر تعهد این کشور به اصول حقوق بشری اروپایی است، بلکه بستری حقوقی و تفسیری برای ارتقاء استانداردهای دادرسی منصفانه فراهم می‌آورد. در امتداد مباحث پیشین که بر چالش‌های نهادی داخلی در اجرای این حق بنیادین متمرکز بود، اکنون نقش دیوان اروپایی به‌عنوان مرجع فراملی در تبیین نظارت و اعمال فشار برای اجرای مؤثر دادرسی منصفانه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. بررسی آثار این نهاد بر ساختار قضایی ترکیه چشم‌اندازی روشن از تعامل میان حقوق داخلی و بین‌المللی در تضمین عدالت کیفری ترسیم می‌کند.

دیوان اروپایی حقوق بشر در پرتو ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر دادرسی منصفانه را به‌عنوان یکی از هسته‌های بنیادین عدالت در نظام‌های عضو به رسمیت شناخته و با ارائه تفسیرهای موسع و پویای رویه‌ای بر توسعه تدریجی این اصل تأثیر نهادی و مفهومی گذاشته است. در رویه این دیوان اصولی نظیر حق دسترسی به دادگاه مستقل و بی‌طرف، الزام به رسیدگی در مهلت معقول، تضمین حق دفاع و براءت و رعایت تناسب در مداخلات کیفری ابعاد ماهوی و شکلی دادرسی منصفانه را بازتعریف کرده‌اند (Vuille, 2017: 55-68).

در باب نقش دیوان اروپایی می‌توان گفت تأکید این شورا بر پیوند میان عدالت شکلی و عدالت ماهوی است. برخلاف سنت حقوقی غالب در ترکیه که غالباً بر رعایت شکلی آیین دادرسی تأکید دارد دیوان اروپایی نقض عدالت ماهوی را نیز به‌مثابه نقض دادرسی منصفانه تلقی کرده و بدین‌سان آن مفهوم دادرسی را از قالب صرفاً حقوقی به قلمرو اخلاق حقوقی ارتقاء داده است (Horwitz, 1980: 103-115). این تحول مفهومی ضمن آنکه چالش‌هایی در هماهنگ‌سازی تفاسیر داخلی و اروپایی پدید آورده، موجب افزایش آگاهی نهادی در ترکیه نسبت به ابعاد فراگیر این حق شده است.

در عین حال که دیوان اروپایی حقوق بشر نقش مهمی در ارتقاء استانداردهای دادرسی منصفانه در ترکیه ایفا کرده یک خلأ جدی در ساختار داخلی این کشور قابل مشاهده است: نبود سازوکار مؤثر برای اجرای منسجم و الزام‌آور آرای این دیوان. علی‌رغم تعهد رسمی ترکیه به مفاد کنوانسیون اروپایی و پذیرش صلاحیت دیوان بسیاری از احکام آن یا در عمل نادیده گرفته می‌شوند یا صرفاً به صورت گزینشی و ناقص اجرا می‌گردند. در برخی موارد دادگاه‌های داخلی با تفاسیر محدود یا متعارض از پذیرش رویه‌های تفسیری دیوان سر باز زده‌اند که این امر نشانگر گسست نهادی میان حقوق داخلی و موازین بین‌المللی است. برای پاسخ به این مشکل راهکار عملی و قابل تحقق ایجاد نهادی داخلی با وظیفه تطبیق و اجرای مؤثر آرای دیوان اروپایی است؛ نهادی که بتواند به صورت نهادی و تخصصی پیوندی میان آرای تفسیری دیوان و سازوکارهای اجرایی کشور ایجاد کرده و مانع از تکرار موارد نقض مشابه شود.

۴. تحلیل تطبیقی تضمین دادرسی منصفانه

در امتداد مباحث نظری و نهادی پیشین اکنون بایسته است که با رویکردی تطبیقی و ساختارمند دادرسی منصفانه در نظام‌های حقوقی ایران و ترکیه مورد تحلیل تطبیقی قرار گیرد. ضرورت این تحلیل نه تنها از منظر مقایسه‌ی صوری قواعد یا نهادها بلکه از حیث ارزیابی کارآمدی مدل‌های نهادی در تضمین عملی حقوق بنیادین ناشی می‌شود. حقوق تطبیقی به‌ویژه در حوزه عدالت کیفری ابزار مؤثری برای شناسایی خلأها کشف ظرفیت‌ها و بومی‌سازی تجربه‌های موفق در بسترهای حقوقی متنوع به شمار می‌آید. در این چارچوب تحلیل تطبیقی نه تنها وسیله‌ای برای شناسایی تفاوت‌ها و اشتراکات مفهومی و ساختاری است، بلکه ابزاری برای تبیین نقاط ضعف و قوت نهادی دو کشور در تحقق دادرسی منصفانه نیز محسوب می‌شود.

افزون بر آن، مطالعه تطبیقی می‌تواند بستری برای شناسایی الگوهای قابل اقتباس فراهم آورد؛ الگوهایی که از رهگذر سازگاری با زمینه‌های فقهی، حقوقی و سیاسی کشور مقصد ظرفیت بومی‌سازی و تحول در سیاست‌گذاری قضایی را دارا هستند. از این منظر این بخش از مقاله در سه محور اصلی سامان یافته است: نخست، مقایسه مفهومی و ساختاری دادرسی منصفانه در ایران و ترکیه؛ دوم، تحلیل نقاط قوت و ضعف نهادهای پشتیبان این حق در دو نظام؛ و سوم، ارزیابی قابلیت‌های انتقال‌پذیر و ظرفیت‌های بومی‌سازی در راستای تقویت نظام دادرسی ملی.

۴-۱. مقایسه مفهومی و ساختاری

بررسی تطبیقی مفهوم و ساختار دادرسی منصفانه در دو نظام حقوقی ایران و ترکیه در امتداد تحلیل مبانی نظری و نهادهای حمایتی امکانی برای تبیین دقیق‌تر پیوند میان اصول هنجاری و سازوکارهای نهادی فراهم می‌آورد. این مقایسه نه تنها برای شناخت تفاوت‌های صورتی و شکلی بلکه برای کشف شکاف‌های پنهان در بسترهای فلسفی، تقنینی و تفسیری این نهاد حقوقی ضروری است. رویکرد غالب در ادبیات تطبیقی تمرکز بر مشابهت‌های شکلی است، حال آنکه نقطه تمایز این نوشتار، تحلیل درهم‌تنیده مفاهیم با ساختارها و ارزیابی پیوندهای نهادی با نظریه‌های عدالت است. در نظام حقوقی ایران مفهوم دادرسی منصفانه برخلاف ترکیه فاقد تصریح یکپارچه در قانون اساسی است. اصول ۳۲ تا ۳۸ قانون اساسی ایران گرچه اجزای پراکنده‌ای از این حق را پوشش می‌دهند، اما به دلیل فقدان انسجام مفهومی و نبود نظریه کل‌نگر حاکمیتی ساختار دادرسی منصفانه بیشتر در سطح قواعد شکلی باقی مانده است. این در حالی است که ترکیه در اصل ۳۶ قانون اساسی خود دادرسی منصفانه را صراحتاً به‌عنوان یک حق اساسی معرفی کرده و از این منظر بستری روشن‌تر برای تفسیر قضایی و قانون‌گذاری فراهم آورده است. با وجود این مزیت شکلی ساختار اجرای این اصل در ترکیه نیز با چالش‌هایی چون تأثیرپذیری از نهادهای سیاسی و ضعف استقلال نهادی مواجه است.

در سطح ساختاری، تفاوت مهم دیگر در الگوی تفکیک نهادی قابل مشاهده است. در ترکیه دادگاه قانون اساسی نقشی نسبتاً مستقل در نظارت بر اجرای اصول دادرسی ایفا می‌کند؛ در حالی که در ایران نظارت تفسیری از طریق شورای نگهبان انجام می‌شود که فاقد صلاحیت نظارت پسینی بر رویه‌های دادرسی و فاقد کارکرد حمایتی مؤثر از حقوق اصحاب دعوا است. همچنین فقدان دیوان قانون اساسی و نهاد ملی حقوق بشر در ایران موجب شده است که پیوند میان مفاهیم هنجاری دادرسی منصفانه و ضمانت‌های نهادی آن دچار گسست شود.

نگارنده در این مقایسه در پی شناسایی خلأ بنیادینی است که در ادبیات ایران کمتر بدان پرداخته شده است مانند نبود یک نهاد یا سازوکار نظام‌مند برای اتصال مفاهیم عدالت قضایی با ساختارهای اجرایی. به بیان دیگر برخلاف ترکیه که دادگاه قانون اساسی یا دیوان اروپایی نقش تفسیری فعال دارند، در ایران اصول دادرسی منصفانه در فضای تقنینی یا قضایی اغلب بدون مرجع تبیین و الزام اجرا باقی می‌مانند. همین خلأ زمینه‌ساز گسست در انسجام نظری و رویه‌ای این حق شده است. در پرتو این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که ارزیابی نقاط ضعف و

قوت نهادی هر دو نظام مستلزم درک همین تفاوت‌های ساختاری در نسبت‌سنجی میان مفاهیم و نهادهاست. تحلیلی که در بخش بعدی مقاله دنبال خواهد شد.

۴-۲. نقاط ضعف و قوت نهادی ایران و ترکیه

در پرتو مباحث مفهومی و ساختاری مطرح‌شده بررسی نقاط ضعف و قوت نهادی در دو نظام ایران و ترکیه گام کلیدی در تحلیل تطبیقی دادرسی منصفانه است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه تفاوت در طراحی نهادها و منطق‌های تفسیری بر میزان تحقق عملی این حق بنیادین تأثیر می‌گذارد. در ایران تمرکز ساختاری در قوه قضاییه، فقدان نهاد تفسیری مستقل و نبود پیوند نهادی مؤثر میان اصول قانون اساسی و قوانین عادی مانعی عمده در تحقق انسجام نهادی به شمار می‌آید. این تمرکز با ساختار انتصابی و غیرپاسخ‌گوی شورای عالی قضایی و نبود نظارت بیرونی مؤثر نه تنها استقلال دستگاه قضا را تهدید می‌کند، بلکه اعتماد عمومی به نظام عدالت را تضعیف می‌نماید. در مقابل ترکیه با وجود پذیرش اصول دادرسی منصفانه در قانون اساسی و بهره‌مندی از دادگاه قانون اساسی و شورای قضات و دادستان‌ها با چالش‌های عمیقی در استقلال و انسجام نهادی مواجه است به‌ویژه پس از اصلاحات سال ۲۰۱۷ که ساختار این شورا را به شدت تحت نفوذ دولت قرار داد استقلال قضایی در عمل به مخاطره افتاد.

از منظر نقاط قوت باید اذعان داشت که ترکیه در مقایسه با ایران از نهادهای تفسیری مستقل‌تری بهره‌مند است. صلاحیت دیوان قانون اساسی برای رسیدگی به شکایات فردی و امکان ارجاع مستقیم به اصول حقوق بشر اروپایی یک ظرفیت منحصر به فرد برای تقویت نظارت بر اجرای دادرسی منصفانه فراهم کرده است. همچنین ترکیه با پیوستن به نظام اروپایی حقوق بشر الزاماتی مضاعف برای انطباق رویه‌های داخلی با معیارهای بین‌المللی دارد، گرچه این التزام در عمل همواره به‌طور کامل رعایت نشده است. در سوی دیگر نظام ایران با فقدان نهادهای هم‌تراز دیوان اروپایی یا سازوکارهای شکایت فردی با محدودیت‌های شدیدتری در نظارت بر نقض دادرسی منصفانه مواجه است. با این حال آنچه تحلیل را ژرف‌تر می‌کند وجود نوعی خلأ نهادی دوسویه در هر دو کشور است. در ایران خلأ در سطح تفسیری و نظارتی است در ترکیه خلأ در سطح اجرای احکام و تضمین استقلال. ترکیه ابزار دارد اما اراده و پایداری نهادی ندارد؛ ایران در سطح ابزار نیز با نقصان روبه‌رو است. چنین برداشت می‌شود بررسی صرف ساختار نهادها بدون توجه به میزان اعتماد عمومی به آن‌ها کافی نیست، زیرا تحقق دادرسی منصفانه به

رابطه‌ای متقابل میان اعتماد مردم استقلال نهادی و پاسخ‌گویی بستگی دارد. اگر این ارتباط برقرار نباشد قواعد و اصول قانونی عملاً کارکرد واقعی خود را از دست می‌دهند و به مفاهیمی صرفاً صوری تبدیل می‌شوند.

۴-۳. قابلیت اقتباس و بومی‌سازی

در پرتو بررسی تطبیقی ساختارهای دادرسی منصفانه در ایران و ترکیه اکنون این پرسش اساسی مطرح می‌شود که کدام یک از الگوهای نهادی یا هنجاری موجود در نظام ترکیه با در نظر گرفتن اقتضانات بومی ایران قابلیت اقتباس و بومی‌سازی دارد. تحلیل این مسئله مستلزم عبور از مقایسه صرف و ورود به لایه‌های عملکردی و تطبیقی نهادهاست جایی که انتقال تجربیات حقوقی نه به‌عنوان نسخه‌برداری ساده بلکه در قالب بازآفرینی مفهومی در نظام حقوقی مقصد معنا می‌یابد.

یکی از نمونه‌های برجسته در نظام ترکیه نقش دادگاه قانون اساسی در تضمین عملی دادرسی منصفانه از طریق رسیدگی به شکایات فردی و ارائه تفاسیر الزام‌آور از اصول بنیادین است. این کارویژه که پس از اصلاحات سال ۲۰۱۰ تقویت شده عملاً نهاد قضایی را به مرجع نهایی نظارت بر عدالت رویه‌ای تبدیل کرده است. در ایران فقدان نهادی مشابه که صلاحیت نظارت بر اجرای اصول دادرسی منصفانه در فرآیندهای کیفری را به‌طور مؤثر و الزام‌آور ایفا کند، خلأی راهبردی محسوب می‌شود. شورای نگهبان به‌رغم جایگاه تفسیری خود فاقد رویکرد سیستماتیک و پاسخ‌گو در تفسیر اصول مرتبط با عدالت دادرسی است و دیوان عدالت اداری نیز در محدوده موضوعی خاص خود عمل می‌کند. این وضعیت ضرورت طراحی نهادی مستقل با عنوان شورای ملی عدالت دادرسی را مطرح می‌سازد نهادی که با ترکیب تخصصی از حقوق‌دانان عمومی، قضات ارشد و نمایندگان نهادهای مدنی بتواند پیوند میان قانون اساسی و عملکرد قضایی را بازتعریف کند. افزون بر این تجربه شورای قضات و دادستان‌های ترکیه نشان می‌دهد که تفکیک نسبی میان نهاد سیاست‌گذار قضایی و نهاد دادرسی می‌تواند به ارتقاء شفافیت، پاسخ‌گویی و بی‌طرفی در ساختار عدالت کیفری کمک کند. در نظام ایران تمرکز مدیریت قضایی در رأس قوه قضائیه بدون وجود نظارت فراگیر و بیرونی موجب تضعیف سازوکارهای نظارتی داخلی شده است. الگوبرداری از ساختارهای ترکیه مشروط به اصلاح ترکیب و استقلال نهادی می‌تواند در بازنگری ساختار مدیریتی دستگاه قضایی مفید واقع شود.

بر اساس مباحث مطرح شده در بالا می‌توان گفت یک خلأ کمتر تحلیل شده در ادبیات حقوقی ایران قابل شناسایی است: فقدان نهاد واسط میان قانون اساسی و دادگاه‌های بدوی در اعمال اصول دادرسی منصفانه. این

خلاً نه تنها مانع از تحقق عدالت در عمل است، بلکه موجب گسست در اجرای اصول بنیادین حقوق عمومی می‌شود. از همین رو بهره‌گیری از الگوهای تطبیقی ترکیه باید نه در سطح قواعد شکلی بلکه در بازطراحی روابط نهادی فرآیندهای تفسیر و بومی‌سازی راهبردهای نظارت حقوق بشری صورت گیرد.

نتیجه‌گیری

برآیند پژوهش حاضر نشان می‌دهد که حق بر دادرسی منصفانه در نظام‌های حقوقی ایران و ترکیه هرچند بر مبنای اصول مشترک عدالت، کرامت انسانی و محدودسازی اقتدار قضایی تعریف شده‌اند، اما از حیث ساختارهای حمایتی پیوندهای نهادی و کارکردهای اجرایی دچار تمایزات بنیادینی‌اند. در ایران این حق بر بستری متکثر از اصول قانون اساسی، آموزه‌های فقهی و قواعد آیین دادرسی کیفری قرار دارد اما به دلیل فقدان انسجام تفسیری، نبود نهاد ناظر مستقل و سیطره ملاحظاتی اقتدارگرایانه اغلب در حد مفهومی انتزاعی و ناکارآمد باقی می‌ماند. در مقابل ترکیه با بهره‌گیری از دادگاه قانون اساسی، شورای قضات و دادستان‌ها و پیوستگی حقوقی با نظام اروپایی حقوق بشر ساختارهایی برای تضمین صوری و شکلی این حق فراهم کرده است؛ اگرچه در عمل تضعیف استقلال نهادی و فشارهای سیاسی تحقق واقعی آن را محدود ساخته است.

جنبه جدید مقاله حاضر در شناسایی یک خلأ تفسیری نهادی مشترک و کمتر بررسی شده در هر دو نظام حقوقی است: فقدان نهاد واسط تفسیرگر و ناظر مستقل که بتواند اصول دادرسی منصفانه را از سطح اعلامی به سطح اجرایی پیوند دهد. این خلأ در ایران خود را در فقدان رابطه میان قانون اساسی و رویه قضایی کیفری و در ترکیه در عدم الزام عملی به تفاسیر دیوان اروپایی نشان می‌دهد. افزون بر آن پژوهش نشان داده است که در هر دو کشور شکاف میان سطح تقنین و سطح اجرا از نبود سازوکارهای پاسخ‌گو و پیوسته در تفسیر اصول حقوق عمومی ریشه می‌گیرد. اهمیت این یافته‌ها در آن است که تحلیل دادرسی منصفانه از سطح صرفاً حقوق کیفری فراتر رفته و به حوزه‌ای از حاکمیت قانون و معماری نهادی عدالت وارد می‌شود؛ حوزه‌ای که تاکنون در ادبیات تطبیقی به صورت یکپارچه مورد واکاوی نظام‌مند قرار نگرفته است.

از بُعد کارکردی، یافته‌های این پژوهش می‌توانند نقشی مهم در بازاندیشی سیاست‌گذاری قضایی در ایران ایفا کنند. نخست، طراحی نهادی با عنوان شورای ملی عدالت دادرسی می‌تواند به مثابه پلی میان قانون اساسی و دادگاه‌های بدوی عمل کند و با ایجاد چارچوبی برای تفسیر و نظارت اصول دادرسی منصفانه به تقویت شفافیت، پاسخ‌گویی و کارآمدی دستگاه قضایی بینجامد. دوم، تجربه ترکیه در زمینه شکایت فردی به دادگاه قانون اساسی

و تأثیرپذیری از دیوان اروپایی الگویی مناسب برای طراحی سازوکار نظارتی مشارکتی در ایران فراهم می‌آورد. سوم، بازتعریف نقش شورای نگهبان در تفسیر اصول قضایی محور و تنظیم پیوند فعال با نظام تقنین و اجرای قضایی می‌تواند بخشی از بحران مشروعیت تفسیری در نظام ایران را التیام بخشد.

فهرست منابع

- سید عبداللطیف سجادی (۱۳۹۳). «رابطه علم قاضی با بینه در فرض تعارض»، **فصلنامه علمی اندیشه خاتم**، دوره ۱، شماره ۱.
- علم‌الهدی، سید حجت‌اله و مهرپور، حسین (۱۳۹۶). «تحلیل امکان استناد دیوان عدالت اداری به قانون اساسی»، **مجله راهبرد**، شماره ۸۳.
- مهرپور، حسین (۱۳۷۶). «تأملی در تفسیر قانون در تفسیر شورای نگهبان»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۱۹-۲۰.
- زمان زاده بهبهانی مهری، رهامی محسن و ناجی زواره مرتضی (۱۳۹۷). «واکاوی اصول دادرسی عادلانه در فقه امامیه»، **دوفصلنامه پژوهشنامه حقوق اسلامی**، دوره ۱۹، شماره ۲، پیاپی ۴۸.
- ساقیان محمدمهدی و نورریان علیرضا (۱۴۰۱). «بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری در پرتو اساسی سازی آیین دادرسی کیفری»، **فصلنامه پژوهش کیفری**، دوره ۱۱، شماره ۴۱.
- امیری عباس و همکاران (۱۴۰۳). «قوه قضائیه و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۹۷: چالش‌ها و راهکارها»، **مجله مجلس و راهبرد**، دوره ۳۱، شماره ۱۱۷.
- محمد علی زاده، اشکلک، حبیب و رشیدی، یاسر (۱۳۹۹). «بررسی اصول دادرسی منصفانه در محاکم کیفری با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲»، **مجله آموزه‌های حقوقی گواہ**، دوره ۶، شماره ۱، پیاپی ۱۰.
- حاجی ده آبادی، احمد (۱۳۹۲). «عدم اعتبار اقرار غیرقضایی در امور کیفری»، **مجله حقوق اسلامی**، دوره ۱۰، شماره ۳۹.
- شاهد، بهارک و مهرا، نسرین (۱۳۹۷). «برخی از جلوه‌های بارز الگوی دادرسی منصفانه در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲»، **مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی**، شماره ۱۲.
- موسوی بجنوردی، محمد و دانش پور، افتخار (۱۳۹۰). «بررسی فقهی - حقوقی جایگاه شورای نگهبان در نظام جمهوری اسلامی و نحوه نظارت آن بر قوانین و مقررات»، **نشریه پژوهشنامه متین**، شماره ۵۳.
- مسعودیان، مصطفی (۱۳۹۸). «تحلیل فقهی حقوقی شاخصه‌های عدالت قضایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، **مجله دانش حقوق عمومی**، دوره ۸، شماره ۲۵.
- لرکجوری، عاطفه؛ پورباقی، مریم و کریمی، علی (۱۴۰۲). «واکاوی امکان‌سنجی اصول دادرسی منصفانه در محاکم کیفری ایران مبتنی بر قواعد فقه جزائی اسلامی»، **نشریه فقه، حقوق و علوم جزا**، دوره ۷، شماره ۲۹.
- شعبانی دولت‌آبادی، علی (۱۴۰۳). «گذری بر اصول دادرسی منصفانه در امر کیفری در نظام حقوقی ایران و موازین حقوق بین‌الملل»، **فصلنامه قضائیه**، شماره ۴.

ریشه، عبدالامیر و منزوی پورینا، امین (۱۳۹۲). «حمایت‌های کیفری از اصل کرامت انسانی در قانون آیین دادرسی ایران مصوب

۱۳۹۲»، *سومین کنفرانس در اقتصاد و علوم انسانی*.

References

- Alekseenko, E. A. (2023). "The Dual Nature of the Interaction of the Prosecutor's Office of the Russian Federation with Public Authorities in the Field of Protection of Individual Rights and Freedoms", *Russian Journal of Legal Studies (Moscow)*, 10 (1)
- Aydin, H, & Avincan, K. (2020). "Intellectual Crimes and Serious Violation of Human Rights in Turkey: a Narrative Inquiry", *The International Journal of Human Rights*, 24 (8)
- Boryslavska, O. (2021). "Judicial Reforms in Eastern Europe: Ensuring the Right to a Fair Trial Or an Attack on the Independence of the Judiciary?", *Access to Just. E. Eur*, 122.
- Horwitz, A, & Wasserman, M. (1980). "Formal Rationality, Substantive Justice, and Discrimination: A Study of a Juvenile Court", *Law and Human Behavior*, 4 (4)
- Sahu, A. (2021). "Critical Analysis on the Fair Trial in India". *Jus Corpus LJ*, 2, 368.
- Schmid, E. (2009). "The Right to a Fair Trial in Times of Terrorism: A Method to Identity the Non-Derogable Aspects of Article 14 of the International Covenant on Civil and Political Rights". *Goettingen J. Int'l L*, 1, 29.
- Schomburg, W. (2009). "The Role of International Criminal Tribunals in Promoting Respect for Fair Trial Rights", *Nw. UJ Int'l Hum. Rts*, 8, 1.
- Simonis, M. (2019). "Effective Court Administration and Professionalism of Judges as Necessary Factors Safeguarding the Mother of Justice-the Right to a Fair Trial", In *IJCA (Vol. 10)*.
- Varol, O. O, Dalla Pellegrina, L, & Garoupa, N. (2017). "An Empirical Analysis of Judicial Transformation in Turkey", *The American Journal of Comparative Law*, 65 (1), 187-216.
- Vizdoaga, T, & Bria, I. (2022). "The Presumption of Innocence in the System of Legal Presumptions", *Revista Institutului National Justitiei*, 8.
- Vuille, J, Lupària, L, & Taroni, F. (2017). "Scientific Evidence and the Right to a Fair Trial under Article 6 ECHR", *Law, Probability and Risk*, 16 (1)

In Persian

- Alamhoda, Seyyed Hojjatollah & Mehrpour, Hossein (2017). "Analysis of the Possibility of the Administrative Court of Justice Relying on the Constitution", *Strategy Magazine*, Summer, No. 83.
- Amiri Abbas et. al. (2024). "Judiciary and the Efficiency of the Islamic Republic of Iran System in 1999-2018: Challenges and Solutions", *Journal of Parliament and Strategy*, Spring, Volume 31, Number 117.
- Haji Dehabadi, Ahmad (2013). "Invalidity of Non-judicial Confession in Criminal Matters", *Islamic Law Journal*, Winter, Year 10, Issue 39.
- Larkajori, Atefeh, Pourbaghi, Maryam and Karimi, Ali (2023). "Feasibility Study of Fair Trial Principles in Iranian Criminal Courts based on the Rules of Islamic Criminal Jurisprudence", *Journal of Jurisprudence, Law and Criminal Sciences*, Fall, Year 7, No. 29.
- Masoudian, Mustafa (2019). "Jurisprudential-Legal Analysis of the Characteristics of Judicial Justice in the Constitution of the Islamic Republic of Iran", *Journal of Public Law Knowledge*, Fall, Volume 8, Issue 25.
- Mehrpour, Hossein (1997). "A Reflection on the Interpretation of the Law in the Interpretation of the Guardian Council", *Justice Legal Journal*, Spring and Summer, No. 19 and 20.

- Mohammad Alizadeh Ashkelek, Habib & Rashidi, Yaser (2019). "Investigating the Principles of Fair Trial in Criminal Courts according to the Criminal Procedure Code of 2013", Journal of Govah Legal Teachings, Spring and Summer, Year 6, Issue 1 (10th issue).
- Mousavi Bojnourdi, Mohammad & Daneshpour, Iftikhar (2011). "Jurisprudential-Legal Study of the Position of the Guardian Council in the Islamic Republic System and Its Supervision of Laws and Regulations", Matin Research Journal, Winter, No. 53.
- Risha, Abdol-Amir & Monzavi Pourbana, Amin (2013). "Criminal Protections of the Principle of Human Dignity in the Iranian Code of Procedure 2013", Third Conference on Economics and Humanities, June 2013.
- Saghian Mohammad-Mehdi & Nourian Alireza (2022). "Redefining the Principles Governing Criminal Proceedings in Light of the Constitutionalisation of Criminal Procedure", Quarterly Journal of Criminal Research, Winter, Volume 11, Issue 41.
- Sayyed Abdul-Latif Sajjadi (2014). "The Relationship between the Judge's Knowledge and the Evidence in the Case of Conflict", Andisheh Khatam Scientific Quarterly, Fall, Year 1, Issue 1.
- Sha'bani Dolatabadi, Ali (2024). "A Review of the Principles of Fair Trial in Criminal Matters in the Iranian Legal System and the Standards of International Law", Qadanameh Quarterly, Spring, No. 4.
- Shahed, Baharak and Mehra, Nasrin (2018). "Some of the Obvious Features of the Fair Trial Model in the Criminal Procedure Code approved in 2013", Journal of Criminal Law and Criminology Research, Second Semester, Issue 12.
- Zamanzadeh Behbahani Mehri, Rohami Mohsen and Najji Zavareh Morteza (2018). "Analysis of the Principles of Fair Trial in Imami Jurisprudence", Semiannual Journal Islamic Law Research, Fall-Winter, Year 19, Issue 2 (48th Consecutive Issue).